

درآمدی بر کاربرست علوم شناختی در مطالعات قرآنی

قاسم درزی*

چکیده

علوم شناختی ابزارهایی را از روان‌شناسی، علوم کامپیوتر، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه و عصب‌شناسی با هم ترکیب می‌سازد تا عملکردهای هوش انسان را توضیح دهد. پیچیدگی "هوش" و "ذهن" موجب شده است برای بررسی زیرساخت‌ها و روساخت‌ها در این ارتباط، به مشارکت و هم‌افزایی این شش رشته نیاز باشد. تمام این شش رشته باید دائماً با یکدیگر در تعامل باشند و داده‌های تازه خود را در اختیار یکدیگر قرار دهند و از این طریق از آسیب تحویل‌انگاری نسبت به شناخت مصون بمانند. همین امر موجب می‌شود علوم شناختی به عنوان یک فرارشته مورد نظر قرار بگیرد. علوم شناختی از دو جهت برای مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن کریم می‌توانند مفید باشند: اول از این جهت که می‌توانیم ارتباط یک فرارشته با مطالعات قرآنی را تبیین و ارزیابی کنیم؛ ثانیاً اینکه علوم انسانی، و به شکل خاص، مطالعات قرآنی به جهت ارتباط ناگسسته‌شان با متن (Text)، ترجمانی از دو مقوله ذهن و فرهنگ خواهند بود. از طرف دیگر، علوم شناختی نیز ارائه تفاسیر مناسب از ذهن و فرهنگ را در محوریت مباحث خود دارند. لذا کاربرد علوم شناختی در مطالعات قرآنی گریزناپذیر خواهد بود. در این ارتباط علوم شناختی می‌توانند دست‌آوردهای اساسی ذیل را برای مطالعات قرآنی در بر داشته باشند: ۱- می‌توانند ذهن و فرآیندهای ذهنی را ترسیم نمایند. به شکل خاص در مطالعات قرآنی، بوسیله علوم شناختی می‌توان فهمید که ادراک مفسر به چه شکلی صورت می‌پذیرد. همچنین می‌توان زبان طبیعی و نحوه شکل‌گیری و عملکرد آنرا تبیین کرد؛ ۲- علوم شناختی می‌توانند به تبیین و توضیح دست‌آوردهای ذهنی و فرهنگی و به شکل ویژه، ادراکات تفسیری از آیات قرآن پردازند. زبان‌شناسی شناختی، روان‌شناسی شناختی، عصب‌شناسی و هوش مصنوعی از اساسی‌ترین علوم هستند که می‌توانند پژوهشگر را در دستیابی به چنین چیزی یاری

* استادیار قرآن و حدیث دانشگاه شهید بهشتی، gh_darzi@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۹

نمایند. هر یک از این علوم نیز روش‌ها و ویژگی‌های خاص خود را برای یاری رساندن به مطالعات قرآنی در بر خواهند داشت.

کلیدواژه‌ها: مطالعات قرآنی، علوم شناختی، میان‌رشته‌گی، فرارشته‌گی، عصب‌شناسی، هوش مصنوعی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی.

۱. مقدمه و طرح مسئله

علوم شناختی از دانش‌های پیش‌رو و سرآمد در دوران معاصر محسوب می‌شود. مسئله شناخت، و تبیین ابعاد مختلف آن، دغدغه اصلی تمامی علوم است که در منظومه علوم شناختی قرار می‌گیرند. از دیگر سو، در دوره معاصر، ضرورت اتخاذ رویکردهای نوین برای مواجهه با متون دینی، به خصوص متن قرآن کریم، رو به فزونی نهاده است. به نظر می‌رسد یکی از علل این رشد فزاینده، نتایج قابل ملاحظه‌ای باشد که کاربرد این روش‌های نوین در قرآن‌پژوهی داشته است. از این‌رو، دست‌آوردهای قابل ملاحظه علوم شناختی در تبیین ابعاد شناخت، استفاده از نتایج آنها در مطالعات قرآنی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

غالباً علوم شناختی سعی دارند تا با استفاده از روش‌های تجربی، به طبیعی‌سازی (Naturalization) دست‌آوردهای مرتبط با مقوله شناخت بپردازند. اجتناب از تحویل‌انگاری شناخت به یکی از وجوه محتمل آن، اساسی‌ترین ممیزه علوم شناختی نسبت به تلاش‌های پیشین مرتبط با فهم شناخت محسوب می‌شود. همین امر نیز موجب شده است که جامع‌ترین نگاه به مقوله شناخت در علوم شناختی محقق شود. پیوند مطالعات قرآنی با علوم شناختی از این جهت بسیار مهم محسوب می‌شود؛ زیرا ادراک مفسرانه از قرآن همیشه از دغدغه‌های مسلمانان بوده است و علوم شناختی می‌تواند ابعاد مهمی از آنرا به‌روى علاقه‌مندان مکشوف گردانند. همچنین دست‌آوردهای علوم شناختی مفسر را قادر می‌سازند تا از مرزهای فهم متعارف عبور کرده، زوایای جدیدی از معانی را به‌روى خود مکشوف گردانند.

بنابراین ما در این جستار به‌دنبال آن هستیم تا به سوالات زیر پاسخ دهیم:

علوم شناختی کدامند و میزان تعامل این علوم با یکدیگر به چه میزانی است؟
چندرشته، میان‌رشته، یا فرارشته‌ای بودن علوم شناختی چه تاثیری در تعامل آن با مطالعات قرآنی خواهد داشت؟

کارکردهای علوم شناختی در ارتقای ادراک مفسرانه چیست؟

کارکردهای علوم شناختی در تعامل بهتر و کارآمدتر با مفاهیم و آیات قرآنی چیست؟ بی شک پاسخ به این سوالات، ابعاد جدیدی را به روی علاقه‌مندان به مطالعات میان‌رشته‌های قرآن خواهد گشود. اینک ابتدا به تعریف علوم شناختی و کیفیت تعامل علوم مندرج در آن خواهیم پرداخت. پس از آن با نمایش کیفیت تعامل قرآن کریم با علوم شناختی، به سراغ نقش این علوم در ارتقا و تبیین بهتر ادراک مفسرانه خواهیم پرداخت. در انتها نیز همت خود را به بیان وجوه کاربست علوم شناختی در فهم و تفسیر هر چه بهتر قرآن خواهیم گمارد:

۲. علوم شناختی

پیش از اینکه بخواهیم به بیان الگوهای کاربست علوم شناختی در مطالعات قرآنی بپردازیم، ضروری است که به اجمال به علوم شناختی، زمینه‌های شکل‌گیری آن، و همچنین تحولات اساسی‌ای که در این رشته رخ داده است اشاره نماییم. این بیان اجمالی می‌تواند به ترسیم نوع ارتباط علوم شناختی و مطالعات قرآنی کمک شایانی نماید. به عبارت دیگر، در یک مطالعه میان‌رشته‌ای این ضروری است که بدانیم دو رشته خادم و مخدوم چه ویژگی‌هایی دارند. بی شک ارتباط مطالعات قرآنی با یک رشته مستقل، بسیار متفاوت‌تر از ارتباط آن با یک میان‌رشته یا فرارشته است. به عنوان مثال ارتباط مطالعات قرآنی با علم تاریخ، تعامل دو رشته با یکدیگر محسوب می‌شود. اما ارتباط مطالعات قرآنی با علوم شناختی، ارتباط یک رشته با یک میان‌رشته (یا فرارشته) محسوب می‌شود؛ زیرا همانگونه که بیان خواهیم کرد، علوم شناختی از ارتباط پویای ۶ رشته با یکدیگر پدید آمده است. بنابراین در چنین ارتباطی، در یک طرف با یک رشته، و در طرف دیگری با مجموعه‌ای متشکل از ۶ رشته مواجه خواهیم بود. همین امر نیز موجب می‌شود در اینجا تعامل میان‌رشته‌ای با پیچیدگی‌های اساسی‌ای روبرو باشد. لذا ضروری است تا نشان دهیم اولاً رشته‌های اصلی علوم شناختی چیست و هدف از کنار هم قرار گرفتن این رشته‌ها چه بوده است؟ ثانیاً پیوند و تعامل این رشته‌ها به چه میزانی است؟ آیا ارتباط این رشته‌ها موجب تشکیل یک چندرشته‌ای شده است، یا از این میزان فراتر رفته و شاهد شکل‌گیری یک میان‌رشته یا فرارشته هستیم؟ هر دوی این نکات می‌تواند در کیفیت تعامل مطالعات قرآنی و علوم شناختی و همچنین تبیین الگوهای کاربست علوم شناختی در مطالعات قرآنی راهگشا باشد:

۱.۲ زمینه‌های شکل‌گیری علوم شناختی

علوم شناختی را باید رویکردی انتقادی به مکتب رفتارگرایی قرون نوزده و بیست دانست (thagard, 2005: 6). روان‌شناسی، هوش مصنوعی و زبان‌شناسی را باید به عنوان اولین علمی در نظر بگیریم که با نگاهی انتقادی به رفتارگرایی، زمینه‌های شکل‌گیری این علم را پدید آوردند. در ارتباط با زمان طرح "علوم شناختی" توافق خوبی وجود دارد که به شکل رسمی حدود سال ۱۹۵۶ میلادی اتفاق افتاده است (gardner, 1985: 28). در این ارتباط، جرج میلر در سمپوزیومی که پیرامون نظریه اطلاعات (Information Theory) در سال ۱۹۵۶ در موسسه تکنولوژی ماساچوست برگزار شده بود به ترسیم این ادعای خود پرداخت که ظرفیت حافظه کوتاه مدت انسان به شکل تقریبی به ۷ ورودی (Entries) محدود می‌شود (ibid). میلر در کتاب ارزشمند خود با عنوان "عدد جادویی هفت، به علاوه یا منهای دو" (The Magical Number Seven, Plus or Minus Two) به تفصیل این مطلب خود پرداخته است. برونر و همکاران او نیز در کتابی با عنوان "مطالعه تفکر" (Study of Thinking) با رویکردی مشابه گام مهمی را با رویکردی روان‌شناسانه به سوی شکل‌گیری علوم شناختی برداشتند. در دو علم دیگر: زبان‌شناسی و علوم کامپیوتر نیز شاهد گام‌های اساسی‌ای برای دست‌یابی به علوم شناختی بوده‌ایم: نوآم چامسکی، زبان‌شناس معروف، با تالیف کتاب "سه مدل برای زبان"، و آلن نیوویل و هربرت اسپنسر با تدوین مقاله "ماشین نظریه منطقی" در علوم کامپیوتر، در زمره اهم بنیانگذاران این رشته محسوب می‌شوند (ibid: 29). پس از این و با ورود رویکردهای انسان‌شناسانه، عصب‌شناسانه، و فلسفی به حوزه علوم شناختی، این علم مراحل بلوغ خود را به سرانجام رساند:

در اواسط دهه ۱۹۵۰ آثاری در زمینه انسان‌شناسی شناختی یا قوم‌معناشناسی (Ethno Semantics) به انتشار رسید (ibid: 30). پژوهشگران در این دوره به جمع‌آوری سیستماتیک اطلاعاتی مرتبط با قابلیت‌های نام‌گذاری، دسته‌بندی، و مفهوم‌سازی انسان‌هایی که در فرهنگ‌های دوردست زندگی می‌کردند پرداختند (ibid). این مطالعات به مستندسازی انبوهی از عادات شناختی (Cognitive Practices) می‌پرداختند که از سرتاسر دنیا به دست آورده بودند. به شکلی بعداً پیشنهاد کردند که فرآیندهای شناختی مرتبط، در همه جای دنیا یکسان هستند (ibid).

در اواخر دهه ۵۰ قرن بیستم نیز شاهد دست‌آوردهای اساسی‌ای در عصب‌شناسی شناختی بودیم. دیوید هوبل و تروستین ویسل در دانشگاه هاروارد به ثبت واکنش‌های

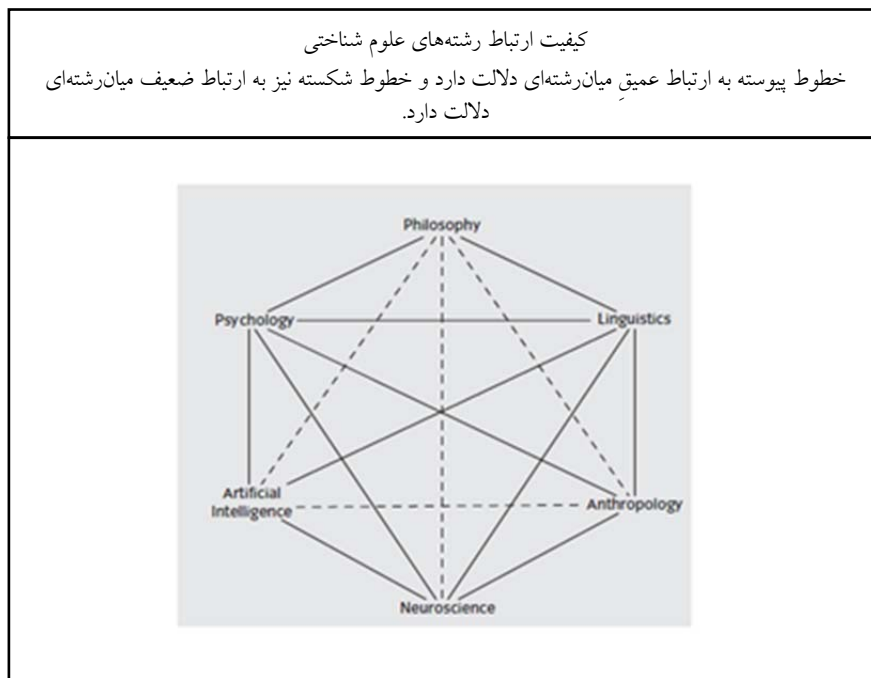
سلول‌های عصبی کورتکس بینایی گربه پرداخته و توانستند جایگاه سلول‌های عصبی که به اطلاعات خاصی پاسخ می‌دادند را تعیین نمایند. اطلاعاتی از قبیل: روشنایی، کتراسیت، جهت خطوط، و ... این پژوهش توانست در سال ۱۹۸۱ شایسته دریافت جایزه نوبل گردد (ibid). رویکردهای عصب‌شناسی در دهه ۶۰ توانستند زمینه‌های افول رفتارگرایی استاندارد را فراهم نمایند. تالیف کتاب "طرح‌ها و ساختار رفتار" (Plans and Structure of Behavior) اساسی‌ترین آثار در این زمینه محسوب می‌شود که توانست ریکرد سایبرنتیک به رفتار را به عنوان جایگزینی برای رویکردهای رفتارگرایانه معرفی نماید (ibid: 32-33). تاثیر چنین روشی بعدها و با ظهور کتاب‌هایی با عنوان روان‌شناسی شناختی آشکارتر گردید. اما دهه ۶۰ این قرن، با ورود رویکردهای فلسفی به بحث شناخت، اهمیتی مضاعف یافته است. هیلاری پاتنام (Hilary Putnam) از شخصیت‌ها برجسته‌ای است که مفاهیم بدیعی را در این زمینه مطرح کرده است (ibid: 31). به اعتقاد او تصور ماشینی انتزاعی (Turing-machine notion) و اختراع کامپیوتر به حل و فصل مسئله کلاسیک ذهن بدن کمک کرده است. به عبارت دیگر این مشخص شده است که برنامه‌های مختلف در کامپیوترهای متفاوت یا مشابه می‌توانند عملیات‌های ساختاری یکسان حل مساله را به سرانجام برسانند (ibid). بنابراین عملیات‌های منطقی را نیز میتوان به شکل کامل و فارغ از سخت‌افزاری که در ظرف آن محقق می‌شوند توصیف کرد. به عبارت دقیق‌تر، توصیف منطقی (Logical Description) ماشین انتزاعی، مشتمل بر ظرف فیزیکی آن نیست (ibid). چنین مباحثی نه تنها به تبیین مفاهیم معرفت‌شناختی ظهورات مختلف هوش مصنوعی منجر می‌شوند، بلکه منجر به ارتباط نزدیک فلسفه معاصر و تلاش تجربی در علوم شناختی نیز می‌شوند (ibid). پس از این، و در سال ۱۹۷۷ مجله‌ای با عنوان علوم شناختی تاسیس شد. کمی بعد از آن، در سال ۱۹۷۹، با تاسیس انجمن علوم شناختی، گام‌ها برای تاسیس چنین رشته‌ای به سرانجام رسید و این رشته رسماً آغاز به کار کرد (ibid: 39). آشکار است که رویکردهای متفاوت به شناخت، در مسیری همگرا به یک سرانجام رسیده‌اند و ضرورت همکاری متقابل میان آنها، ایجاد یک رشته مستقل را معنادار کرده است. تعریف علوم شناختی، این همگرایی و تعامل را به‌خوبی نمایش می‌دهد:

۲.۲ تعریف علوم شناختی

علوم شناختی ابزار و روش‌هایی را از روان‌شناسی، علوم کامپیوتر، زبان‌شناسی، فلسفه، و عصب‌شناسی ترکیب می‌کنند تا به توضیح عملکردهای هوش انسانی بپردازند (Pinker, 17: 1994). این علم را باید علمی میان‌رشته‌ای به حساب آورد که به مطالعه ذهن و هوش می‌پردازد و علاوه بر رشته‌های پیش‌گفته از انسان‌شناسی نیز بهره می‌برد (Thagard, 2005: preface). در حقیقت در علوم شناختی ما باید بتوانیم بفهمیم که چطور فرهنگ بر روی مغز انسانی نگاشت (Mapping) می‌شود (Gardner, 1985: 390-391). اخیراً در ایران نیز شاخه جدیدی با عنوان آموزش و فن‌آوریهای شناختی به شش گرایش پیشین افزوده شده است (برای آگاهی بیشتر ر.ک: <http://cogc.ir>).

بی‌شک در راه رسیدن به این هدف ناچار خواهیم بود که انزوای پر زرق و برق رشته‌ها را بشکنیم و با یک پژوهش میان‌رشته‌ای به پیش رویم (ibid). به مسیری که ما را به این سطح از فهم می‌رساند سطح بازنمایی (Representational Level)* گفته می‌شود (ibid: 391). بازنمایی‌های ذهنی مواردی چون: قوانین، مفاهیم، تصاویر، و استعاره‌ها را در بر می‌گیرد (Thagard, 2005: 4). این بازنمایی‌های ذهنی به عنوان اساس و مبنایی برای فرآیندهای ذهنی (Mental Procedures) محسوب می‌شوند. وظیفه اصلی این فرآیندهای ذهنی، تولید اندیشه و کنش می‌باشد (ibid: 5).

بنابراین باید توجه داشت که بازنمایی‌های ذهنی نقشی اساسی در شکل‌گیری علوم شناختی داشته‌اند. در حقیقت کشف ظرفیت‌های بازنمودی (Representational) و محاسباتی (Computational) ذهن و بازنمودهای ساختاری و صورتی آنها در مغز از دلایل اصلی پدید آمدن علوم شناختی محسوب می‌شوند (Gardner, 1985: 36-37). شش رشته اصلی درگیر در علوم شناختی به منظور تحقق همین اهداف به شکلی ارگانیک و پویا با یکدیگر در ارتباط هستند. شکل شماره ۱ به خوبی تبیین‌کننده نحوه تعامل رشته‌های دخیل در علوم شناختی می‌باشد.



شکل ۱

آنچه که در شکل شماره ۱ دارای اهمیت زیادی است، تفاوت معناداری است که میان این رشته‌ها از جهت مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. همچنین بیانگر این مطلب است که در علوم شناختی، سطوح مختلفی برای یک بازنمایی کامل مورد نظر هستند. این سطوح، از سطح عصبی (Neural) تا سطح فرهنگی (Cultural) را در بر می‌گیرند (ibid: 391). البته برخی دیگر از پژوهشگران علوم شناختی، سطوح فرهنگی و بیولوژیک را به عنوان سطوح شناخت مطرح کرده‌اند (Jackson, 2000: 327). پر واضح است که ارتباط این سطوح طولی بوده و سطح فرهنگی در مرتبه‌ای بالاتر از سطح عصبی و بیولوژیک قرار می‌گیرد (ibid). ارتباط میان این سطوح، در عین حفظ استقلال آنها، امری گریزناپذیر برای درک بهتر از شناخت محسوب می‌شود (Gardner, ibid). توجه به این سطوح و همچنین میزان ارتباط میان هر یک از این رشته‌ها ما را به جنبه‌ای دیگر از علوم شناختی منتقل می‌کند. اینکه این علوم هر یک به شکل مستقل به پژوهش در ارتباط با شناخت می‌پردازد و فقط دست‌آوردها به اشتراک گذاشته می‌شود؟ یا اینکه برای اثربخش بودن پژوهش بر روی هوش، باید ارتباطی پویا و ارگانیک میان این رشته‌ها وجود داشته

باشد؟ اعتقاد به پیش فرض اول موجب می شود که علوم شناختی را چندرشته‌ای بدانیم. اما پیش فرض دومی مبتنی بر آن است که این علوم، میان رشته و یا فرارشته در نظر گرفته شوند. در حالت اول با علوم مختلفی مواجه خواهیم بود که هدف واحدی را دنبال می کنند، اما در حالت دوم با یک رشته واحد مواجه هستیم که از پیوند ارگانیک میان رشته‌های مختلف تشکیل شده است. اینک به اجمال این موضوع پرداخته خواهد شد:

۳.۲ علوم شناختی: چندرشته‌ای، میان رشته‌ای یا فرارشته‌ای؟

فارغ از ضرورت اتخاذ رویکرد میان رشته‌ای در پژوهش پیرامون شناخت، باید این مطلب واضح شود که میزان ارتباط رشته‌ها در علوم شناختی چقدر است و اساساً چقدر باید باشد؟ آیا استقلال رشته‌ها در روی آوردن به پدیده شناخت کفایت می کند؟ یا اینکه برای رسیدن به دست آوردهای منتج می بایست تعاملی جدی میان این دیدگاه‌ها برقرار شود؟ گاردنر در این ارتباط دو گونه قوی و ضعیف را برای علوم شناختی در نظر گرفته است. از دیدگاه او گونه قوی تر (Stronger Type) و شجاعانه تر، توجهی اساسی به مرزها (Boundries) و وفاداری‌های (Loyalties) رشته‌ای دارد. در این گونه، علوم شناختی دوباره پیکره بندی (Reconfiguration) می شوند (Gardner, 1985: 390). این پیکره بندی به معنای آن است که شاهد ترکیب و چینش جدیدی از رشته‌ها خواهیم بود که پیش از این مسبوق به سابقه نبوده است و رشته‌ای واحد شکل می گیرد. گاردنر در توضیح این مطلب می گوید: در این رشته جدید، هر یک از رشته‌های علوم شناختی به جای اینکه بر روی موضوعات و مسائل اصیل و سنتی خود پژوهش کنند باید بر روی حوزه‌های مرکزی علوم شناختی همچون زبان، موسیقی، معرفت اجتماعی، تفکر منطقی، و زیرحوزه‌های آنها همچون پردازش ساختاری (صرف و نحو) و ... تمرکز کنند (ibid). او در ادامه تاکید می کند که آمیخته شدن دیدگاه‌های مختلف در اینجا به ایجاد یک حوزه شناختی کامل از موضوع مورد نظر منجر می شود. بودن (Boden) نیز به تبدیل علوم شناختی به یک رشته میان رشته‌ای مستقل تاکید می کند (2006: xxxiv). البته او اشاره‌ای هم به ماهیت چندرشته‌ای علوم شناختی دارد که پیش از این ماهیت جدید وجود داشته است (ibid). تاگارد نیز به اهمیت این موضوع با بیان بحث همگرایی (Convergence) میان رشته‌های علوم شناختی تصریح کرده است (Thagard, 2005: 10). از دیدگاه او در غیر این صورت شاهد همکاری ضعیف میان رشته‌ها خواهیم بود.

در حالتی که همکاری میان رشته‌ها در علوم شناختی ضعیف بوده، همگرایی خوبی میان آن‌ها دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر با مطالعه‌ای چندرشته‌ای مواجه هستیم. هر یک از این ۶ رشته سوالات، روش‌ها و اهداف اصلی خود را حفظ کرده، با همان نگاه خود به مقوله شناخت می‌پردازد.

باید توجه داشت که هر چقدر "مرز" میان رشته‌ها در همکاری میان رشته‌ای میان دانش‌های مندرج در علوم شناختی کمرنگ‌تر گردد، از میان رشته‌ای فاصله گرفته و به فرارشته‌ای نزدیک‌تر می‌شویم. نگاهی به برخی تعاریف دانشمندان از فرارشته‌ای (Transdisciplinary) حاکی آن است که علوم شناختی هر روز در حال فاصله گرفتن از میان رشته‌ای و نزدیکتر شدن به فرا رشته‌ای می‌باشد. جانتاش در این ارتباط معتقد بود که در فرارشته‌ای، همکاری و تعامل میان تمام رشته‌ها و زیررشته‌هایشان، درون سیستم دانش و بر اساس اهداف و غایتی که در بالاترین سطح دانش وجود دارد تنظیم شده و یک الگوی معرفت‌شناختی جدید به وجود می‌آورد (Jantsch, 1970/1972, 16). به عبارت دیگر، "طبیعت فرارشته‌ها اینگونه است که رشته‌ها را کنار هم گرد می‌آورند و از این طریق به اتحاد مجدد (Re-unifing) علوم، آنگونه که پیش از قرن نوزدهم بودند یاری می‌رساند". لاتوکا نیز کاملاً از همین تعریف تبعیت کرده است و معتقد است فرارشتگی عبارت است از کاربرست نظریات، مفاهیم، یا روشها به منظور توسعه یک ترکیب فراگیر (Luttuca, 2001, 83). واضح است که پیش از این نیز به کرات از کلیدواژه‌هایی چون: اتحاد رشته‌ها، ترکیب فراگیر و ... برای نشان دادن ویژگی‌های علوم شناختی در دوره جدید آن استفاده کردیم. این کلیدواژه‌ها در زمره بارزترین ویژگی‌ها برای تشکیل یک فرارشته محسوب می‌شوند. برخی دیگر از پژوهش‌گران به مرزگریزی فرارشته‌ها اشاره کرده‌اند. ویژگی بارز دیگری که به خوبی در علوم شناختی مشهود است. کلاین توانسته است لیست ارزشمندی از اهم ویژگی‌های یک فرارشته‌ای را ارائه نماید: تجاوز و عبور از مرزهای رشته‌ای، تبدیل شدن (Transforming)، تلفیق سیستماتیک (Systematic Integration) و تعامل فرامنطقه‌ای (Transsector Interaction) (Klein, 2010: 16). با توجه به این حد از ارتباط و تعامل میان رشته‌های درگیر در علوم شناختی، کیفیت تعامل مطالعات قرآنی با آن بسیار پیچیده و سخت می‌گردد. در قسمت بعدی تلاش خواهیم کرد تا به اختصار به ترسیم پیچیدگی‌های چنین ارتباطی بپردازیم:

۳. کیفیت ارتباط مطالعات قرآنی و علوم شناختی

در بخشهای پیش به ماهیت میان‌رشته‌ای علوم شناختی پرداختیم. نمایش جزئیات علوم شناختی و کیفیت تعامل این رشته‌ها با یکدیگر، همه و همه مقدمه‌ای بود تا در اینجا بهتر بتوانیم به کیفیت تعامل مطالعات قرآنی با آن پردازیم. سرشت فرارشته‌ای علوم شناختی موجب می‌شود که طیفی از علوم مختلف، با مبانی و روش‌های بسیار متفاوت، را در بر بگیرد. همین امر نیز سبب می‌شود تا تعامل با آن با پیچیدگی مضاعفی روبرو باشد. برای نشان دادن این پیچیدگی، ابتدا یک دسته‌بندی از علوم مختلف ارائه می‌کنیم و سپس با ترسیم یک منظومه از علوم مختلف البته با محوریت مطالعات قرآنی، جایگاه قرآن نسبت به دیگر علوم را مشخص می‌کنیم و سپس کیفیت تعامل قرآن با علوم شناختی را تبیین خواهیم کرد:

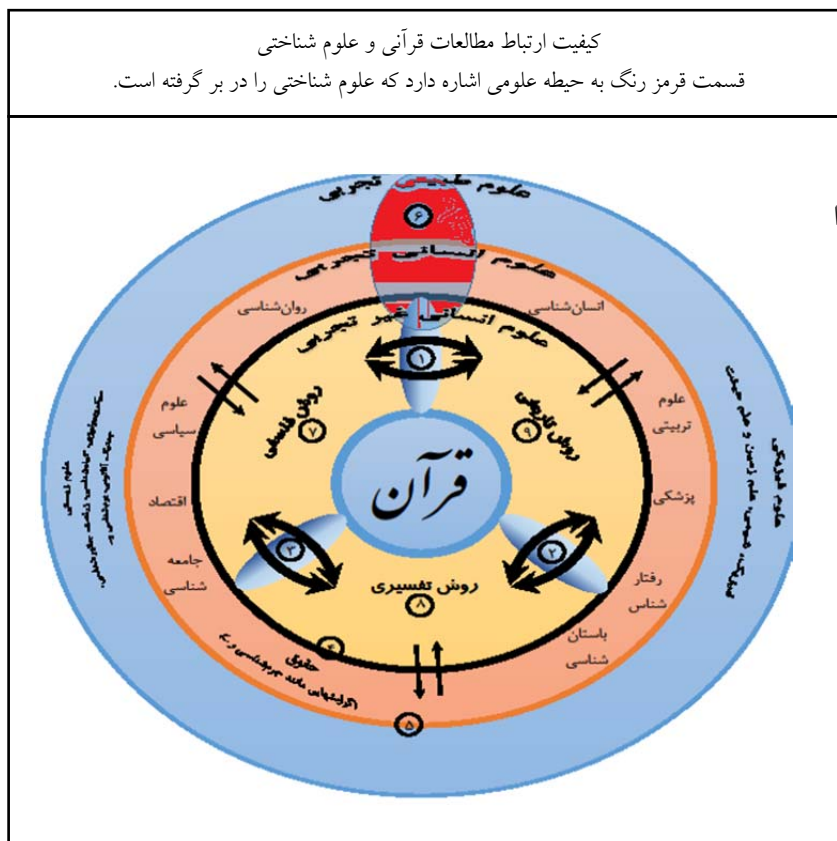
در یک تقسیم‌بندی، می‌توان علوم را به سه دسته تقسیم کرد: علوم انسانی غیر تجربی، علوم انسانی تجربی، و علوم طبیعی تجربی. این تقسیم‌بندی بر اساس "موضوع" و "روش" صورت پذیرفته است. از جهت موضوع، انسان مورد نظر بوده است. از جهت روش نیز چهار روش: تاریخی، تفسیری، فلسفی، و تجربی مد نظر بوده‌اند. سه روش اول به عنوان روش‌های غیر تجربی و روش آخر نیز روش تجربی خواهد بود. این سه دسته از علوم را می‌توان در قالب سه حلقه پیرامون مطالعات قرآنی ترسیم کرد. شکل شماره ۲ نمایش دهنده جایگاه قرار گرفتن هر یک از این حلقه‌ها و کیفیت ارتباط آنها با قرآن کریم است. در این شکل، ارتباط میان‌رشته‌ای میان رشته‌های مختلفی که درون هر یک از این حلقه‌ها وجود دارد بوسیله فلش‌هایی با رنگ مشکی مشخص شده است.

با توجه به این شکل، هر چقدر که از مطالعات قرآنی به سمت علوم طبیعی دور می‌شویم، اختلاف از جهت مبانی و روش‌ها بیشتر می‌شود. از اینرو علوم انسانی غیر تجربی که رشته‌هایی چون: فلسفه، تاریخ، هرمنوتیک، و ... را در بر می‌گیرد از این جهت در نزدیکترین فاصله قرار می‌گیرند. کیفیت تعامل میان مطالعات قرآنی و رشته‌های موجود در هر یک از این حلقه‌ها را نیز می‌توان با توجه همین غرابت و قرابت تبیین کرد. هر چه فاصله نزدیکتری داشته باشند، تعامل نیز ساده‌تر خواهد بود و به هر میزان که دورتر باشند، تعامل نیز سخت‌تر می‌شود.

اما در ارتباط با علوم شناختی، به عنوان یک فرارشته، پیچیدگی مضاعف چنین ارتباطی کاملاً مشهود خواهد بود؛ همانطور که در شکل شماره ۲ مشاهده خواهد کرد، بخش بیضی

رنگی که با شماره ۶ نیز شماره گذاری شده است، نمایش دهنده جایگاه رشته علوم شناختی در دسته بندی علوم است.

همانطور که واضح است، این رشته طیفی از علوم را در بر می گیرد که در طول هر سه حلقه پراکنده شده اند. در حلقه اول، فلسفه و زبان شناسی؛ در حلقه دوم، انسان شناسی، روان شناسی، و عصب شناسی؛ و در حلقه سوم با علوم رایانه مواجه خواهیم بود. همانطور که در قسمت های پیشین نیز اشاره کردیم تمامی این شش رشته سرشت علوم شناختی را تشکیل می دهند. در اینجا می توانید به خوبی به تفاوت های معنادار این رشته ها و علاقه های متفاوت آنها پی ببرید. بی شک برقراری ارتباط میان مطالعات قرآنی با چنین فرارشته ای بسیار پیچیده خواهد بود.



شکل ۲

ین پیچیدگی موجب می‌شود که مسائلی که قرار است به شکل مشترک توسط مطالعات قرآن و علوم شناختی مورد توجه قرار بگیرند مورد دسته‌بندی قرار بگیرند و با توجه به هر یک از این دسته‌ها با آنها مواجهه داشته باشیم. به عنوان مثال، مواجهه با مسائل فلسفی شناختی در مطالعات قرآنی با مسائلی که ناظر به عصب‌شناسی شناختی است بسیار متفاوت خواهد بود. در گونه اول، با توجه به اینکه از نظر موضوع و روش ارتباط نزدیکی با مطالعات قرآنی وجود دارد، تعامل میان رشته‌ای نیز ساده‌تر خواهد بود. اما مسائل مشترک مطالعات قرآنی با عصب‌شناسی و یا هوش مصنوعی، با توجه به فاصله زیاد آنها از نظر موضوعی و روشی با مطالعات قرآنی بسیار سخت‌تر و با موانع بیشتری خواهد بود. در بخش بعدی تلاش خواهیم کرد تا با طرح مسائل مشترکی که میان مطالعات قرآنی و علوم شناختی وجود دارد، با بیان نمونه‌های بیشتری به کیفیت تعامل این دو رشته بپردازیم:

۴. کارکردهای علوم شناختی در مطالعات قرآنی

در قسمت پیشین به اجمال و به شکلی انتزاعی به ترسیم کیفیت تعامل مطالعات قرآنی و علوم شناختی پرداختیم. شکل شماره ۲ به خوبی نمایش‌گر پراکندگی علوم شناختی در منظومه علوم، و میزان دوری و نزدیکی هر یک از این رشته‌ها به مطالعات قرآنی است. همچنین به خوبی به فرارشته بودن علوم شناختی و ترکیبی بودن آن اشاره دارد. با وجود چنین پیچیدگی‌هایی، تعامل قرآن با علوم شناختی نیز کاملاً بر اساس نوع مسائلی خواهد بود که مورد نظر پژوهشگر است. بازگشت تبار مساله به هر یک از ۶ رشته‌ای که در علوم شناختی مد نظر هستند، میزان سختی و پیچیدگی پژوهش ما را مشخص خواهد کرد.

این مسائل را در قالب کارکردهای علوم شناختی در مطالعات قرآنی بیان خواهیم کرد. برای اینکه بتوانیم این کارکردها را به شکلی منسجم‌تر بیان کنیم، با دسته‌بندی در قالب مسائل درجه اول و مسائل درجه دوم، به آنها خواهیم پرداخت. منظور ما در اینجا از مسائل درجه اول مسائل تفسیری است؛ یعنی کارکردهای ابزاری علوم شناختی در فهم و تبیین بهتر آیات قرآن. اما مسائل درجه دوم ناظر هستند به فرآیند تفسیر و فهم مکانیسم آن. "فلسفه تفسیر" را می‌توان معادل نسبتاً خوبی برای این مسائل درجه دوم در نظر گرفت. فلسفه تفسیر علمی است که مانند هر فلسفه مضاف دیگری به پرسش‌های بیرونی مضاف الیه خود، یعنی تفسیر، پاسخ می‌دهد و وارد مسائل درونی تفسیر نمی‌شود (خسروپناه، ۱۳۸۹، ۷۷). بنابراین این بخش را در قالب دو قسمت سامان خواهیم داد: ۱- نقش علوم

شناختی در فهم ادراک مفسران؛ ۲- نقش علوم شناختی در ارتقای تفسیر قرآن. قسمت اول نگاهی حائز نگاهی درجه دوم و قسمت دوم نیز واجد نگاهی درجه اول خواهند بود:

۱.۴ نقش علوم شناختی در فهم ادراک مفسران

بی شک یکی از مهمترین جنبه‌های تفسیر هر متنی به کیفیت و مکانیسم ادراک ما از آن متن ناظر است. این جنبه از تفسیر دارای نوعی نگاه پیشینی و درجه دوم به تفسیر است. تاکنون حوزه‌های گوناگونی چون: معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن، هرمنوتیک، و فلسفه تفسیر، اصلی‌ترین وظیفه و کارکرد خود را تبیین کیفیت ادراک انسانی می‌دانسته‌اند، اما این رویکردها عموماً محکوم به تقلیل و تحویل شناخت به یکی از ابعاد و وجوه آن بوده‌اند. علوم شناختی با عبور از چنین تحویل‌انگاری‌ای مدعی آن هستند که ابعاد مختلف ادراک را مد نظر قرار خواهند داد.

رشته‌های اصلی در علوم شناختی که سعی می‌کنند با نگاهی تلفیقی بر چنین تحویل‌هایی فائق آیند عبارتند از: فلسفه، روان‌شناسی، عصب‌شناسی، زبان‌شناسی، هوش مصنوعی، و انسان‌شناسی. تمام این رشته‌ها تلاش می‌کنند تا از زوایای مختلفی به ترسیم ادراک انسانی بپردازند. علوم شناختی بر آن است تا تلاشی تجربی را برای پاسخ‌گویی به سوالات دیرینه معرفت‌شناختی سامان دهد. برخی سوالاتی که این علوم به دنبال پاسخ به آنها هستند عبارت است از اینکه: چطور جهان را ادراک می‌کنیم؟ چطور مقولات و موضوعات را به وضعیت‌هایی چون: کلمات، تصاویر، و دیگر سازه‌ها دسته‌بندی می‌کنیم؟ و ارزیابی انسان از عقلانیت و نابخردی چگونه است؟ (Garden, 1985: 389). این سوالات، سوالاتی است که در فلسفه کلاسیک هم مورد نظر بوده است اما در علوم شناختی با روش تجربی به پاسخ آنها پرداخته می‌شود. اما سوالات دیگری نیز وجود دارد که حتی در زبان فیلسوفان کلاسیک نیز فرموله نشده بوده است اما علوم شناختی به دنبال پاسخ‌های مناسب برای آنها هستند (see: ibid).

۱.۱.۴ ترسیم مکانیسم تفکر

یکی از کارکردهای بسیار مهمی که در این قسمت برای علوم شناختی می‌توان در نظر گرفت، ترسیم مکانیسم تفکر است. تفکر اصلی‌ترین و پیشینی‌ترین جزء در فرآیند تفسیر محسوب می‌شود و بدون آگاهی از مکانیسم آن نمی‌توان به مدیریت آن پرداخت. از دیدگاه

علوم شناختی تفکر حاصلِ بازنمایی‌های ذهنی است (Thagard, 2005: 20). فرآیندهای محاسباتی (Computational Processes) که اساس تفکر را تشکیل می‌دهند بر روی همین بازنمایی‌های ذهنی استوار هستند (ibid). اگر بخواهیم این فرآیند را در قالب الگویی ترسیم نماییم، الگوی زیر بسیار راهگشا خواهد بود:

الف- افراد واجدِ بازنمایی‌های ذهنی هستند؛

ب- افراد واجدِ فرآیندهای الگوریتمیک هستند که بر اساسِ بازنمایی‌های ذهنی عمل می‌کنند؛

ج- این فرآیندهایی که در بازنمایی‌ها به کار می‌روند رفتار را تولید می‌کنند (ibid: 19).

در بخش‌های پیش به این مطلب اشاره کردیم که کشفِ ظرفیتهای محاسباتی و بازنمودیِ ذهن از اساسی‌ترین کارکردهای علوم شناختی محسوب می‌شوند (Garden, 1985: 36). شاید بیان مجدد معنای بازنمایی‌های ذهنی بتواند کمک بیشتری به بحث ما نماید. سطح بازنمایی عبارت است از اینکه بتوانیم بفهمیم که چطور فرهنگ بر روی مغز انسانی منگاشت می‌شود (ibid: 391). بازنمایی سطوح مختلفی را در بر می‌گیرد که از سطح عصبی تا سطح فرهنگی را در بر می‌گیرد (ibid). بنابراین رشته‌های مختلف می‌توانند به یاری ما بیایند تا بتوانیم بازنمایی‌های ذهنی مفسر را ترسیم نماییم. عصب‌شناسی، از طریق اسکن‌های گوناگون مغزی ما را در دستیابی به سطح عصبی یاری می‌رسانند. قوم‌نگاری نیز اصلی‌ترین ابزار انسان‌شناسی برای دریافت سطح فرهنگی در این بازنمایی‌ها محسوب می‌شود. روان‌شناسی، گنش‌های مفسرانه را به عنوان ابزار اصلی دریافت این بازنمایی‌ها پیشنهاد می‌کند. زبان‌شناسی نیز قادر است از طریق گزاره‌ها و گشتارهای تکرارپذیر به ارائه مدلهایی برای ترسیم بازنمایی‌ها مبادرت کند. در آخر هوش مصنوعی نیز با مدل‌سازی ادراک انسانی می‌تواند دست‌آوردهای نظری و انتزاعی دیگر علوم شناختی را برای آن‌ها مشاهده‌پذیر نماید. واضح است که از طریق تعامل این رشته‌ها می‌توان دیدگاهی جامع را نسبت به ادراک مفسرانه به دست آورد و پیشنهاد کرد.

۲.۱.۴ مسئله «آزادی انسان» و تأثیر آن در ادراک مفسرانه

باید توجه داشت که مسائل اصلی و اساسی مورد نظر دانشمندان علوم شناختی لزوماً به شناخت و دانش محدود نمی‌شود. برخی دیگر از مسائل نیز وجود دارد که هم علوم شناختی بدان اهتمام دارند و هم از کلیدواژه‌های قرآنی محسوب می‌شوند. در عین حال،

تأثیر زیادی بر آگاهی ما از ادراکِ مفسرانِ خواهند داشت. بحث اختیار انسانی (Human Free Will) یکی از مهمترین این مسائل محسوب می‌شود. اختیار انسانی و میزان چنین اختیاری، از پیش‌زمینه‌های مهم ادراکِ مفسرانِ محسوب می‌شود. با توجه به اینکه ادراکِ مفسرانِ، یک کُنش و فعل انسانی محسوب می‌شود، به‌مانند دیگر کنش‌ها و افعال انسانی، مشمول بحث اختیار انسانی می‌گردد. لذا آگاهی از مکانیسمِ چنین اختیاری می‌تواند تأثیر بسزایی در آگاهی ما از مکانیسمِ ادراکِ مفسرانِ و رسمِ حدود و ثغور چنین ادراکی داشته باشد.

بودن (Boden)، جزء مهمترین دانشمندان علوم شناختی محسوب می‌شود که بحث اختیار انسانی را در قلمرو مسائل اساسی علوم شناختی مطرح کرده است (Boden, 2006: xxv). از دیدگاه او اصلی‌ترین مسائلی که در علوم شناختی در این ارتباط به‌دنبال پاسخ به آنها هستیم عبارتند از اینکه: اراده آزاد چیست؟ آیا ما واجد چنین اراده‌ای هستیم؟ یا اینکه ما فقط تظاهر می‌کنیم که واجد آن هستیم؟ آیا تحت شرایطی، مثلاً هیپنوتیزم، اختیار را از دست می‌دهیم؟ آیا دیگر گونه‌های جانوری هم واجد چنین اراده‌ای هستند؟ اگر نه چرا؟ چه چیز موجب می‌شود که در ارتباط با ذهن و مغز دیگر حیوانات منکر اراده برای آنها شویم؟ و در آخر مهمترین سوال این است که چطور انتخاب آزادانه انسان میسر می‌شود؟ (ibid). پاسخ به این سوالات از طریق تعامل پویای ۶۶ رشته علوم شناختی میسر خواهد بود. ضمن اینکه بسیاری از این سوالات دغدغه اساسی برخی هرمنوتیستها و منتقدان ادبی نیز بوده است. اینکه خواننده و مفسر چگونه می‌تواند آزادانه و بدون تحمیل پیش‌فرض‌ها، خوانش آزاد از متن داشته باشد؟ واضح است که حوزه اراده آزاد و حدود و ثغور آن در جریان فهم متن، حوزه‌ای است که قلمرو علوم شناختی را بسیار به دو حوزه هرمنوتیک و نقد ادبی نزدیک می‌کند. بنابراین این دسته از مسائل می‌توانند کمک خوبی به بحث ادراک مفسرانِ داشته باشند. این بُعد، فارغ از آن است که در قرآن کریم نیز حوزه‌های معنایی متعددی وجود دارند که ناظر به بحث جبر و اختیار می‌باشند و از این جهت می‌توان تلفیق خوبی میان مباحث علوم شناختی و این حوزه‌های معنایی داشت و از این طریق بسیاری از ابهامات را پیرامون این بحث مهم برطرف کرد.

۳.۱.۴ «جبر و اختیار» فصل مشترکی برای تلفیق علوم شناختی و مطالعات قرآنی

بدون تردید بحث جبر و اختیار از مهمترین مباحث فلسف-کلامی محسوب می‌شود که از دیرباز مورد نظر و توجه دانشمندان مسلمان بوده است. آیات متعددی در قرآن وجود دارد

که موهم جبر هستند (به عنوان نمونه نک: بقره/۲۵۳؛ انفال/۱۷؛ اعراف/۱۵۵؛ ابراهیم/۴؛ صافات/۹۶؛ و...). در مقابل نیز آیاتی وجود دارند که به اختیار اشاره دارد (به عنوان نمونه نک: اسراء/۱۹؛ انعام/۱۱۵؛ کهف/۲۹؛ انسان/۳؛ نجم/۳۹؛ و...). تقابل این دو دسته از آیات قرآن همواره مورد مجادله طیف گسترده‌ای از متکلمان اسلامی بوده است. سه دسته عمده در جهان اسلام، اهل جبر، اهل تفویض، و گروهی میانه، این مجادلات را رهبری می‌کرده‌اند.

اهل جبر به دو گونه متفاوت جبر مطلق و جبر نسبی اعتقاد داشتند. جهم بن صفوان را باید سردمدار معتقدین به جبر مطلق دانست (جرجانی، ۱۴۰۵ق: ۱۰۱ و ۱۰۸؛ شهرستانی، ۱۳۸۱ق: ۸۷/۱). مهمترین دلایل این گروه را می‌توان در برخی آیات قرآن جستجو کرد که خداوند را خالق همه چیز دانسته است (نک: غزالی، ۱۴۰۳ق: ۱۹۳ و ۱۹۴). همچنین معتقدند که همه صفات تنها با قدرت خداوند محقق می‌شوند و قدرت بنده دارای اثر خاصی نمی‌باشد (رازی، ۱۳۵۳ق: ۲۲۸). در کنار این دسته، باید از گروه دیگری یاد کرد که به جبری میانه اعتقاد داشتند و به‌مانند دسته پیشین انسان را در احاطه مطلق اراده الهی نمی‌دیدند (نک: جرجانی، ۱۴۰۵: ۱۰۱؛ شهرستانی، پیشین: ۸۹/۱ و ۹۰).

در مقابل اهل جبر باید از اهل تفویض یاد کرد (بغدادی، ۱۴۰۸: ۱۱۴؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق: ۳۷۷/۸). این گروه معتقد بودند که خلق افعال توسط خداوند صورت نمی‌پذیرد و خداوند تنها توانایی افعال انسانی را در او پدید می‌آورد (عبدالجبار، ۱۹۶۳م: ۳/۸). برخی از معتقدین به تفویض اعتقاد داشتند که باور داشتن انسان به اراده و اختیاری که دارد ضروری و بدیهی محسوب می‌شود (رازی، پیشین: ۲۲۸؛ حلی، ۱۳۶۳ش: ۱۱۰). ام در مقابل هر دوی این گروه‌ها باید از شیعه یاد کرد که معتقد است اراده آزاد انسانی چیزی میان جبر و تفویض است. روایتی با همین مضمون بارها در منابع حدیث شیعه تکرار گشته است (به عنوان نمونه نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۶۰/۱؛ ابن بابویه، ۱۳۹۸ق: ۲۰۶؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق: ۲۰۸/۱). معتقدین به این نظریه باور داشتند که امر خداوند به افعال وجود دارد اما انسان اختیار انجام ندادن آنها را نیز دارد (مفید، ۱۳۶۳ش: ۱۸۹).

واضح است که اراده انسانی و ارتباط آن با اراده الهی، محور اصلی تمامی این مجادلات محسوب می‌شود (برای تفصیل این مجادلات و نظریات نک: دادبه، ۱۳۹۲، ۴۹۶-۵۰۷). پیش از این نیز بیان کردیم که یکی از مسائل اساسی مورد نظر در علوم شناختی، بررسی اراده آزاد انسانی است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل مهمی که موجب شده است مجادلات فراوانی پیرامون کیفیت اراده انسانی در میان اندیشمندان مسلمان رخ دهد، ابهامات

اساسی‌ای است که پیرامون مقوله اراده وجود دارد. این ابهام به قدری است که برخی، شناخت نسبت به اراده و اختیار را ضروری و بدیهی می‌دانسته‌اند. در مقابل برخی نیز آنرا نیازمند استدلال می‌دانستند. اما نکته اینجاست که ذهن فلسفی صرف نمی‌تواند پاسخ‌گوی چنین ابهامی باشد. همانطور که ادراک شناخت انسانی نیازمند ۶ رشته‌ای است که پیش از این به آنها پرداختیم، مقوله اراده و اختیار انسانی نیز از همین قاعده تبعیت می‌کند و شناخت و آگاهی بر آن نیازمند رشته‌های متعدد دیگری غیر از فلسفه نیز می‌باشد. عصب‌شناسی اخلاق (Neuroethics) از شاخه‌های مهم علوم شناختی است که می‌تواند به این مقوله بپردازد. در این دانش به بررسی مفهوم شخص، وجدان، جبر و اختیار و ضعف‌های شخصیتی و مسئولیت‌پذیری بر اساس دانش علوم اعصاب پرداخته می‌شود. یکی دیگر از علوم شناختی که می‌تواند در ادراک ما از شناخت و فهم نقش بسیار مهمی داشته باشد، عصب‌شناسی هیات است. اینک تلاش می‌کنم با معرفی اجمالی این شاخه از علوم شناختی، برخی از ابعاد تاثیرگذار آن در ادراک مفسرانه را به نمایش بگذارم:

۴.۱.۴ عصب‌شناسی هیات و نقش آن در ادراک مفسرانه

عصب‌شناسی هیات (neurotheology) یکی از جدیدترین حوزه‌های شناختی محسوب می‌شود که به دنبال فراهم آوردن مجموعه‌ای از اطلاعات پیرامون شالوده‌های عصب‌شناختی و روان‌شناختی دین‌داری است (Cooke and Elcoro, 2013). محوری‌ترین هدف در عصب‌شناسی هیات آن است که نشان دهد آیا نقطه خدا (God Spot) یا قسمت‌هایی در مغز که هنگام تجربیات دینی-روحانی فعال می‌شوند وجود دارد یا خیر؟ (Beauregard & Paquette, 2006). برخی از این پژوهش‌گران توانسته‌اند تا با ارائه شواهدی به بخش‌هایی از مغز دست یابند که می‌توانند منبعی برای تجربیات دینی باشند (see: Ramachandran, 1998). بعدها تحقیقات دیگری به وسیله کلاه خدا (God Spot) صورت گرفت. به این شکل که کلاهی طراحی شده بود و از آن طریق، قسمت‌هایی از مغز افراد که مرتبط با تجربیات عرفانی بود تحریک می‌شد. غالب افراد که در این آزمایش مشارکت کرده بودند در لحظاتی که کلاه بر سرشان گذاشته شده بود، تجربیات دینی خود را به یاد آورده بودند (Cooke and Elcoro, 2013). البته پس از این، انجام مجدداً آزمایش کلاه خدا عموماً نتوانست موفقیت آمیز باشد (ibid). این تجربیات و تجربیات مشابه موجب شده‌اند که این حوزه پژوهشی یکی از مهمترین حوزه‌ها برای طبیعی‌سازی (Naturalization) علوم انسانی و مطالعات دینی

محسوب شود. همانگونه که برخی از پژوهشگران نیز به این موضوع توجه داشته‌اند، عصب‌شناسی الهیات می‌تواند نقش بسیار مهمی در شناخت ما از ذهن انسان، آگاهی، تجربه دینی، و گفتمان‌های داشته باشد (sayadmansour, 2014: 55). ادراک مفسرانه نیز نوعی تجربه دینی محسوب می‌شود که شناخت هر چه بیشتر ما از ذهن انسان می‌تواند به تبیین مکانیسم آن منجر شود. به شکل ویژه، از طریق انجام اسکن‌های مغزی می‌توان به تمایزهای احتمالی فهم متن قرآنی و دیگر متون دینی و غیر دینی دست یافت. مضاف بر اینکه حتی در صورت عدم اثبات چنین تمایزی، می‌توان قسمت‌هایی از مغز را که به شکل مستقیم در فرآیند تفسیر متون نقش دارند پیدا کرد. پس از این است که می‌توان عملکرد و مکانیسم مغز را در فرآیند تفسیر ترسیم کرد.

تا اینجا به برخی از دست‌آوردهای علوم شناختی در مدیریت و شناخت ادراک مفسرانه اشاره کردیم. اینک بر آن خواهیم بود تا نقش علوم شناختی در ارتقای فهم ما از آیات قرآن را تبیین نماییم. در اینجا کارکرد علوم شناختی، کارکردی درجه اول بوده و می‌توانند به دست‌آوردهای تفسیری منجر شوند. عصب‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، و هوش مصنوعی، مهمترین علوم شناختی هستند که در اینجا به آنها می‌پردازیم:

۲.۴ نقش علوم شناختی در ارتقای تفسیر قرآن

نقش بسیار مهم دیگری که علوم شناختی می‌تواند برای مطالعات قرآنی داشته باشد، نقش مکملی است که برای تفسیر و فهم قرآن بازی می‌کند. علوم مختلفی که اساس علوم شناختی را شکل می‌دهند هر یک قادر خواهند بود تا با اتخاذ رویکردهای ویژه خود، بخشی از فرآیند تفسیر را که تاکنون مورد توجه نبوده است را برعهده گیرند. رویکردهای عصب‌شناختی، زبان‌شناختی، و روان‌شناختی، و هوش مصنوعی از اهم این رویکردها محسوب می‌شوند. البته باید توجه داشت که جنبه‌های شناختی این رویکردها مورد توجه نویسنده این سطور میباشد. سعی من بر آن خواهد بود تا بتوانم به گوشه‌ای از کارکردهای این علوم شناختی در مطالعات قرآنی اشاره نمایم:

۱.۲.۴ عصب‌شناسی شناختی؛ کمی‌سازی ادراک‌های زیبایی‌شناختی قرآن

عصب‌شناسی یکی از پُرکاربردترین حوزه‌ها در علوم شناختی است و تقریباً در تمام روی‌آوردهای شناختی قابل پیاده‌سازی است. اسکن‌ها مغزی می‌توانند در فهم فرآیندهای

شناختی مختلف در حوزه‌هایی چون: زبان‌شناسی، روان‌شناسی، هوش مصنوعی و حتی فلسفه یاری‌رسان باشند. علوم متعددی پدید آمده‌اند که از ارتباط عصب‌شناسی با علوم دیگر شناختی که نام بردیم پدید آمده‌اند. مواردی چون: عصب‌زبان‌شناسی (Neurolinguistics)، عصب-روان‌شناسی (neuropsychology)، عصب‌فلسفه (neurophilosophy) در این زمره قرار می‌گیرند. همچنین عصب‌شناسی توانسته است به برخی حوزه‌های مهم و کاربردی علوم انسانی وارد شده و دست‌آوردهای خوبی نیز داشته باشد. عصب‌شناسی الهیات، و عصب‌زیبایی‌شناسی، از مهمترین رویکردهای مرتبط با الهیات و متون دینی می‌باشند. در قسمت پیش نشان دادیم که مهمترین کارکرد عصب‌شناسی الهیات، کارکردی درجه دوم بوده و می‌تواند ابعاد ادراک مفسران را برای ما توضیح دهد. اما عصب‌زیبایی‌شناسی کارکردهای درجه اول داشته و می‌تواند تولیدات تفسیری را به شکل قابل ملاحظه‌ای بهبود دهد:

۲.۲.۴ عصب - زیبایی‌شناسی؛ کمی‌سازی ادراک‌های زیبایی‌شناختی قرآن

ابعاد زیبایی‌شناسانه قرآن در زمره مهمترین ابعادی بوده‌اند که از دوران صدر اسلام تاکنون مورد توجه ادیبان و قرآن‌پژوهان بوده است. عدم امکان ارائه معیارهای قابل تعمیم برای ادراک زیبایی، مهمترین آسیبی است که در همه این دوران‌ها گریبانگیر این دسته از پژوهش‌ها بوده است. همین آسیب موجب شده است که عموماً این آثار به ذوقی بودن محکوم نمایند. اعجاز ادبی-بلاغی قرآنی، حوزه اصلی بوده که خود را موظف به ارائه معیارهایی برای نمایش ابعاد زیبایی‌شناسانه قرآن میدانسته است. اما کیفی بودن معیارها در این آثار، آنها را غیر قابل ارزیابی کرده است. سؤالات بسیاری وجود دارد که عموماً چنین آثاری قادر به پاسخ‌گویی به آن نیستند. برخی از این سؤالات عبارتند از اینکه: آیا وجود وزن و قافیه در عبارت موجب زیبا شدن آن می‌شود؟ اگر بله چرا؟ در چه صورتی یک عبارت غیر موزون زیباست؟ چه طور می‌توان دو عبارت موزون و دارای قافیه را مقایسه کرد و عبارت زیباتر را انتخاب کرد؟ بی‌شک پاسخ‌پیشینان به این سؤالات عمدتاً ذوقی و بر اساس سلیقه شخصیشان بوده است. ارائه پاسخ‌های قابل تعمیم در صورتی میسر است که بتوان معیارهای کیفی که عموماً بدان استناد می‌شود را به معیارهایی کمی تبدیل کرد. یکی از علومی که پژوهشگران را قادر می‌سازد معیارهای کیفی زیبایی را به کمی تبدیل کنند، عصب‌زیبایی‌شناسی (Neuroaesthetics) است.

این روی آورد بر روی این متمرکز است که تجربه زیبایی‌شناختی (aesthetic experience) که در فلسفه، مبانی نظری آن پرداخته شده است را به شکل تجربی توضیح دهد و تجربیات مشترکی را در این زمینه مستندسازی نماید. به شکل ویژه این بخش از زیبایی‌شناسی در علوم اعصاب پیگیری میشود به این شکل که بخش‌های مختلف مغز مورد بررسی قرار می‌گیرند که با کدام یک از اقسام زیبایی در ارتباط هستند (see: Conde et al, 2004). عصب‌شناسان با رویکردی تجربی به مقوله ادراک زیبایی پرداخته و بر این اساس، مبانی فیزیکی و فیزیولوژیکی ادراک زیبایی را بیان می‌کنند (بسکابادی و همکاران، ۱۳۹۲: ۳۰). در حقیقت دانشمندان از این طریق می‌خواهند به علمی کردن مقوله ادراک زیبایی و در نهایت تعیین معیارهای هنری مبتنی بر آن آزمون‌های تجربی پردازند (همان). در مواجهه با متون ادبی و به شکل خاص متن قرآنی دو نوع زیبایی را می‌توان مورد نظر داشت: زیبایی آوایی، و زیبایی دیداری. شواهد متعددی در ارتباط با متن قرآن وجود دارد که نگاه به آنرا نیز در بردارنده فواید متعدد برای مخاطب آن می‌داند. این مطلب افزون بر شواهد بی‌شماری است که دال بر زیبایی آوایی قرآن است. یکی از راهکاری کارآمد برای دستیابی به قواعدی تجربی برای این ادراک‌های زیبایی‌شناختی، انجام آزمایش‌های مرتبط در دانش عصب‌زیبایی‌شناسی است.

آزمایش‌های عصب‌زیبایی‌شناختی عموماً با استفاده از تصاویر و نمونه‌هایی است که در اختیار مخاطبان قرار می‌گیرد و پس از آن با استفاده از نظرسنجی از افراد و همچنین انجام اسکن‌های مغزی، به تطبیق این دو دسته از آزمایش‌ها با هم، و بررسی میزان مطابقت واکنش‌های فیزیولوژیک مغز با نظر ادراک کننده صورت می‌گیرد (پیشین). با انجام چنین آزمایش‌هایی بر روی افرادی که ادراک زیبایی‌شناسانه از متن قرآنی دارند می‌توان به دست آوردهای تجربی قابل ملاحظه‌ای در حوزه زیبایی‌شناسی قرآن رسید. اگر آنگونه که برخی از متخصصان این حوزه معتقد هستند (Ramachandran & Hirstein, 1999: 11) قوانین عمومی، کلی، و جهانی برای ترجیحات زیبایی‌شناختی وجود داشته باشد، با معیارهای علمی می‌توان به برتری زیبایی‌شناختی قرآن نسبت به دیگر متون ادبی دست یافت. بی‌شک ارائه چنین معیارهای مشخص، کمی، و جهانی، امکان مقایه میان متون ادبی را فراهم خواهد کرد (برای آگاهی از این معیارها نک: رامچاندران، ۱۳۸۷: ۵۸ و ۵۹). بی‌شک تعمیم چنین آزمایش‌هایی به دیگر متون ادبی می‌تواند در کمی‌سازی ادراک‌های زیبایی‌شناسانه، و امکان مقایسه و ارزیابی متون ادبی کمک شایانی نماید.

۳.۲.۴ روان‌شناسی شناختی؛ روی‌پنداری متن و تحلیل انتقادی گفتمان در قرآن

عبارت است از مطالعه فرآیندهای ذهنی از قبیل: توجه، کاربرد زبان، حافظه، دریافت، حل مساله، خلاقیت، و تفکر (American Psychological Association, 2013). تمامی فرآیندهای ذهنی که مورد توجه این دسته از پژوهش‌گران می‌باشد، نقش اساسی‌ای در مواجهه با متن دارند. آگاهی بر این فرآیندها می‌توان کاملاً نگاه ما را نسبت به متن متفاوت کرده، راهکارهای مفیدی را برای برقراری ارتباط با آن پیش‌روی خواننده قرار دهد. باید توجه داشت که روان‌شناس‌های شناختی به‌شکلی تجربی به آزمایش انواع خطاهای افراد در استدلال استقرایی (Deductive Reasoning)، شیوه‌هایی که افراد به ساخت مفاهیم مبادرت می‌نمایند و آنها را به‌کار می‌برند، کارکرد حل مساله افراد با استفاده از استعاره‌ها و ... می‌پردازند (Thagard, 2005: 7-8). بنابراین، این رویکرد می‌تواند توصیف خوبی از عوامل تاثیرگذار بر خالق متن در اختیار ما قرار دهد. این توصیف‌ها نقش بسزایی در تجزیه، تحلیل، و آنالیز متن بازی خواهند کرد. همچنین این پیش‌زمینه‌های شناختی می‌توانند چارچوب‌ها و ساختارهای اساسی متن را پیش‌روی ما قرار دهند.

لذا می‌توان مدعی شد که این آزمایش‌ها عملکردهای ذهنی را به‌طور مختلف نمایان می‌سازند (ibid). همچنین این آزمایش‌ها نیازمند آن هستند که داخل یک چارچوب نظری قرار بگیرند که بازگو کننده بازنمایی‌ها و فرآیندهای ذهنی باشد (ibid). یکی از بهترین راه‌ها برای توسعه این چارچوب‌های نظری از طریق مدل‌هایی است تا تشبیه آن‌ها به عملکرد ذهنی پرداخته شود (ibid). به نظر می‌رسد که علاوه بر مدل‌های کامپیوتری که از طریق هوش مصنوعی طراحی می‌شوند، مدل‌های دیگری نیز بتوان بدین منظور پیشنهاد کرد. روی‌پنداری متن، و تحلیل گفتمان انتقادی^۱، دو مدل پیشنهادی این نوشتار، برای کاربرست روان‌شناسی شناختی در تحلیل متون دینی، به‌خصوص متن قرآن، می‌باشند. هر دوی این رویکردها با توجه به ویژگی‌ها، تغییر و تحولات، و خصیصه‌های روان‌شناختی صاحب اثر به توصیف اثر مورد نظر می‌پردازند. چنین روش‌هایی در تحلیل متن، بسیار نو محسوب می‌شوند.

تحلیل گفتمان انتقادی: در تحلیل گفتمان انتقادی، به‌شکل ویژه رویکرد ون‌دایک (Van Dijk) مورد نظر می‌باشد. از دیدگاه وی که کاملاً متأثر از روان‌شناسی شناختی نیز هست، ایدئولوژی‌ها و بازنمایی‌های اجتماعی ناشی از این ایدئولوژی‌ها، تحلیل اجتماعی کنش‌گران را سامان می‌دهند (فاضلی، ۱۳۸۳: ۹۱). در این دیدگاه، ایدئولوژی‌ها عبارتند از نظام‌های

باور (Systemsof Belief) (همان). بازنمایی‌های اجتماعی نیز عبارت هستند از باورهای مشترک میان یک گروه (همان). تاکید بر "اجتماع" و طرح شناخت اجتماعی (Social Cognition) از طرف ون دایک مبتنی بر این است که او می‌خواهد میان قدرت و گفتمان ارتباط برقرار نماید. او ضمن اینکه به خوبی به مبنای شناختی خود اشاره می‌کند، به این مطلب نیز تصریح می‌کند که مرتبط کردن قدرت و گفتمان در گرو مواجهه‌ای شناختی (cognitive interface) با مدل‌ها، دانش، نگرش‌ها و ایدئولوژی‌ها، و دیگر بازنمایی‌های اجتماعی است که همچنین با سطوح فردی و اجتماعی ساختار اجتماعی مرتبط است (Van dijk, 1993: 249). از دیگاه او، ارتباط، گفتمان، و دیگر گونه‌های کنش و تعامل، توسط شناخت اجتماعی مورد دیده‌بانی قرار می‌گیرند (Van Dijk, 257).

در مجموع می‌توان گفت که تحلیل گفتمان انتقادی به دنبال پاسخ به این سوال است که علت کاربرد عبارات دستوری و زبانی مشخص توسط افراد چیست؟ عمدتاً این رویکرد، دلایل این انتخاب را در ایدئولوژی، تاریخ، جامعه، و یا فرهنگ جستجو می‌کند. باید توجه داشت که پیوند میان گفتار و نوشتار با ایدئولوژی در نظریه ون دایک، کاملاً مبتنی بر روی آورد روان‌شناسی شناختی محسوب می‌شود. همانگونه که واضح است، ون دایک صراحتاً از اصلی‌ترین کلیدواژه علوم شناختی، بازنمایی‌های ذهنی، به کرات استفاده کرده و این بازنمایی‌های اجتماعی ناشی از ایدئولوژیها هستند که تحلیل اجتماعی کنش‌گران را سامان می‌دهند. به عبارت دیگر در رویکرد ون دایک، از متن به شناختی که پیش‌زمینه متن او محسوب می‌شود منتقل می‌شویم. یا بالعکس، از طریق تبیین شناختی که پیش‌زمینه کنش اجتماعی است، به تحلیل این کنش‌ها می‌پردازیم.

همانطور که خود ون دایک نیز معتقد است، بیشترین کاربرد تحلیل گفتمان انتقادی در پژوهش‌های ملهم از فمینیسم است. با این استدلال، در آنجا که بیشترین مناقشه بر سر نابرابری وجود دارد و این نابرابری به کمک بازنمایی‌های اجتماعی/گروهی و گزاره‌های طبیعی شده، به جزئی از عقل سلیم تبدیل شده است، تحلیل گفتمان انتقادی بیشترین قابلیت کاربرد را دارد (فاضلی، ۱۳۸۳: ۹۳). به نظر می‌رسد که چنین رویکردی تاکنون مکرراً برای بازخوانی آیات قرآنی مرتبط با زنان مورد استفاده قرار گرفته است (به عنوان نمونه نک: Fazlur Rahman, 1983).

(Smith, 1975; Dib, 2009; Barlas, 2001) عمده تلاش این آثار، و همچنین بسیاری دیگر از آثار فمینیستی مرتبط با قرآن، این بوده است که نگاهی انتقادی به گفتمان موجود

اندیشمندان پیرامون آیات مرتبط با زنان و همچنین جایگاه زنان در قرآن داشته باشند. به عنوان مثال بارلاس معتقد است که مرد بودن مفسران کاملاً بر خوانش آنها از متن قرآن تاثیرگذار بوده و موجب شده است که آنها مقولات مردسالارانه را از متن قرآن دریابند (Barlas, ibid). از دید او، به مانند مردان، زنان نیز حق دارند تا خوانش خود را از آیات ارائه نمایند. همچنین میخواهد نشان دهد که خوانش مساوی نبودن مرد و زن از قرآن خوانشی مردسالار است و خوانشهای زنانه به هیچ وجه موید چنین معنایی نیست. او همچنین به دنبال تاسیس قرائت لیبرال و فارغ از جنسیت در قرآن است (ibid). اسمیت نیز به دنبال نمایش دلایل وجود گفتمان مردسالار در قرآن و دیگر منابع اسلامی است. او از زمان و شالون نزول آیات، برای نشان دادن دلایل غلبه گفتمان مردسالار، بسیار استفاده می کند (Smith, ibid).

اما خانم دیب، بسیار کاربردی تر به این بازنمایی های اجتماعی در قالب ایدئولوژی های حاکم بر ذهن مترجمان قرآن اشاره کرده است. او معتقد است نگاه ها به زن توسط دیدگاههایی ارائه میشود که ترجمه هایی از قرآن محسوب میشوند [و نه خود قرآن]. او برای ارائه گفتمان جدید خود دو جریان را مطرح میکند: ۱- جریان بنیادگرایانه محمد عبده؛ زیرا او که منتقد چند همسری در اسلام بود و در این ارتباط معتقد بود که باید از تقلیدهای کورکورانه دست برداشت و به متن قرآن و سنت صحیح بازگشت؛ ۲- جریان دوم که بر مبنای علوم اجتماعی است به تاریخمند بودن هر تفسیر قرآن اشاره دارد. بنابراین مفسران را به خوانشهای جدید و مطابق حقوق بشر فرا میخواند. او برای پیشبرد بحث خود با تاکید بر روی دو آیه کلیدی پیرامون زنان و بررسی برخی ترجمه های موجود، به دلایل رویکردهای مردسالار پی برده است. از نگاه او، غالباً مترجمین دارای "ناخودآگاه مردسالار" بوده اند که جهان بینی آنها را شکل داده است. او به خوبی به معادلهایی که توسط مترجمین برای واژگان انتخاب میشود است توجه داشته و انتخابهای مردسالار مورد نظر او بوده است. به عنوان نمونه معادل "مرد" برای "الناس"؛ یا "مرد" برای "نفس" (Dib, ibid). رویکرد روانشناختی فوق العاده ای در این کتاب نسبت به گفتمان ادعایی مردسالار قرآن دیده می شود. شاید بتوان این اثر را یکی از بهترین نمونه ها برای نمایش رویکرد روانشناسی شناختی به قرآن معرفی کرد.

رویاپنداری متن: یکی از رویکردهای قرآنی که اخیراً مطرح گردیده است و به نظر می رسد که ارتباط تنگاتنگی با رویکرد روانشناختی به شناخت داشته باشد، رویاپنداری

وحی می‌باشد که توسط عبد الکریم سروش مطرح شده است.^۲ او در این ارتباط معتقد است که قرآن رؤیایی است جاندار و مخلوق خیال خلاق و صورتگری محمد (ص) (نک: سروش، ۱۳۹۵). همچنین او معتقد است که:

آنچه را کلام الله می‌خوانند، عنوان «خوابنامه محمد (ص)» بر آن صادق تر است. محوریت با محمد (ص) است و رؤیایها و تجربه‌ها و گزارش‌های او. و هم بدین سبب است که شخص پیامبر نقطه پرگار نبوت و کانون دایره دیانت است. با اوست که حادثه وحی، سامان و پایان می‌پذیرد، و محدوده طاق و معرفت و سقف پرواز خیال و خرد اوست که دامنه و دایره و عمق و ارتفاع رسالت را تعیین می‌بخشد (سروش، ۱۳۹۳).

در این عبارات به خوبی می‌توان نوع نگاه روان‌شناختی او به مقوله وحی را مشاهده کرد. در حقیقت سروش بعد از اینکه با برخی ابهامات و تعارض، و پراکندگی‌های ظاهری در متن قرآن روبرو شده است، برای تبیین و تحلیل آنها به سراغ گفتمان حاکم بر آن رفته است و به دنبال تبیینی شناختی از فرآیند وحی است. آنجا که می‌گوید: «محمد (ص) راوی است، یعنی مخاطب و مخبر نیست.» (سروش، ۱۳۹۲). به وضوح می‌خواهد سنخ و نوع شناخت را در پیامبر (ص) مشخص کند. او بر آن است تا با آوردن شواهد متعددی قرآنی، مشخص کند که در ذهن پیامبر (ص) چه می‌گذرد؟ پیامبر در مقام روایت است، اخبار است، یا اینکه خود، مخاطب سخن است؟

به این جمله سروش دقت کنید که چگونه بحث مورد نظر خود را به مرحله شناختی منتقل می‌کند: «کلامی - سمعی» بودن قرآن، تا پیش از این، موضوع تأمل و تحقیق بود، اکنون «رؤیایی - بصری» بودنش چشمک و خنبک می‌زند و به تفرج و تدبیر دعوت می‌نمود. او شاهد مناظری (نه مستمع مطالبی) است که در افقی برتر از افق حس (خیال، رؤیا، و ملکوت) صورت می‌بندد و او آنها را رؤیت و روایت می‌کند. زبان محصف محمد (ص)، زبان عالم ناهشیاری است (اگرچه ظاهراً به زبان بیداری است و این همان حلقه مفقوده و نکته مغفوله در کار مفسران مصحف است)، و قهراً محتاج خوابگزاری است. (سروش، ۱۳۹۵). سروش برای ترسیم ویژگی‌های شناختی مورد نظر خود برای پیامبر (ص)، به کثرت از روایت‌ها و داستان‌های قرآنی بهره می‌برد. کیفیت نقل داستان‌ها و روایات، مهمترین ابزار او برای دستیابی به این مطلب است که در ذهن پیامبر (ص) چه می‌گذرد. گرچه تاکنون نقدهای متعدد و مهمی به این نظریه دکتر سروش شده است، اما

نباید از اهمیت چنین روشی در مطالعات دینی غفلت کرد. چنین روش‌های روان‌شناختی و شناختی‌ای که پیش از این نیز توسط اندیشمندان چون: سید قطب مطرح شده‌اند، باید بیشتر مورد توجه قرآن‌پژوهان قرار بگیرند. بی‌شک توجه به ابعاد شناختی این روی‌آوردها می‌تواند دریچه‌های جدیدی را به‌روی پژوهشگران قرآنی باز نماید.

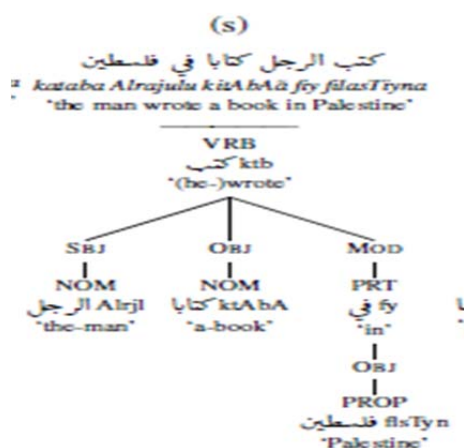
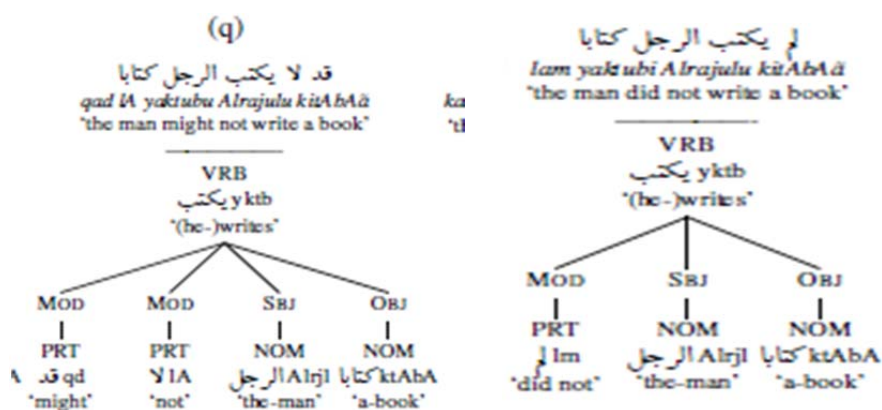
۴.۲.۴ زبان‌شناسی شناختی؛ از زبان‌شناسی زایشی تا زبان‌شناسی فرهنگی

رویکرد شناختی به زبان‌شناسی، طیف گسترده‌ای از رویکردهای زبانی را در بر گرفته است. طیفی که از زبان‌شناسی زایشی-گشتاری چامسکی تا زبان‌شناسی فرهنگی را در بر می‌گیرد. این رویکردها، دارای چالش‌های اساسی‌ای در مبانی و روش‌ها با یکدیگر دارند. اساساً رویکرد چامسکیایی به زبان، به دنبال ارائه گرامر جهانی است. گرامری که وجه مشترک تمام زبان‌های دنیا محسوب می‌شود. اما زبان‌شناسی فرهنگی نگاهی فرهنگی و قومی به مقوله زبان داشته و با توجه به تمایزهای قومی، تمایزهای زبان را مفروض در نظر می‌گیرد. این دو نگاه متفاوت، هر کدام گونه متفاوتی از شناخت را برای انسان در نظر می‌گیرند و البته کارکردهای متفاوتی نیز دارند.

در رویکرد چامسکیایی به زبان‌شناسی، هدف اصلی عبارت است از معرفی گرامری که ساختار اولیه زبان‌های بشری را تشکیل می‌دهند (Thagard, 2005: 8). بیان تمایز میان اظهارات گرامری و غیر گرامری مهم‌ترین روش در این سنت محسوب می‌شود (ibid). چامسکی با طرح ژرف‌ساخت و روساخت برای زبان معتقد بود که این روساخت‌های زبانی هستند که دارای تفاوت هستند اما ژرف‌ساخت‌ها عموماً از قواعد مشخص و ثابتی تبعیت می‌کنند (Chomsky, 1991). چامسکی بر این اساس به ارائه گرامرهای عبارت‌سازه (Phrase-Structure grammars) پرداخته است (Chomsky, 1956). او این قواعد را بر اساس نمودارهایی درختی تبیین کرد. از دیدگاه او هر جمله‌ای حداقل دارای دو عبارت اسمی (NP) و یک فعل (V) است. هر عبارت اسمی نیز از حرف اضافه (ART)، صفت (ADG) و اسم (N) ساخته شده است. این ساده‌ترین قاعده‌ای است که از دیدگاه او وجود دارد. او بر این اساس، و همچنین اضافه کردن چند فرمول دیگر، تمامی قواعد زبانی را در قالب نمودارهای درختی ترسیم کرد. او از این طریق توانست الگویی مشترک را برای تبیین تمامی زبان‌ها ارائه نماید.

گسترده‌ترین و موثرترین استفاده از الگوی چامسکی در مطالعات قرآنی را باید در حوزه هوش مصنوعی و علوم کامپیوتر دانست. تاکنون چندین بانک درختی (Treebank)

برای تجزیه و تحلیل زبان عربی و همچنین زبان قرآن تدوین شده است. بانک درختی دانشگاه کلمبیا برای زبان عربی (columbia arabic treebank)، بانک درختی دانشگاه پنسیلوانیا برای زبان عربی (The Penn Arabic Treebank)، و بانک درختی دانشگاه پراگ برای زبان عربی (Prague Arabic Tree Bank) را باید اساسی ترین نمونه‌های به کار بستن نمودارهای درختی چامسکی برای تحلیل و تجزیه زبان عربی دانست. نمودار درختی دانشگاه کلمبیا برای تجزیه و تحلیل صرفی و نحوی عبارات عربی یکی از ساده‌ترین و کارآمدترین از میان این سه منبع می‌باشد. در قالب تصویر زیر می‌توانید نمونه‌ای از این نمونه‌ها را مشاهده نمایید:



پس از این و به شکل خاص در مطالعات شاهد تدوین مجموعه‌های منحصر به فردی بوده‌ایم. آقای دوکز (Kais Dukes) در دانشگاه ییل، رساله دکتری خود را به شکل کامل به این امر اختصاص داده است (See: Dukes, 2013). به نظر می‌رسد این نمودارها فرآیند زبان طبیعی (NLP) را به خوبی تبیین می‌کنند و مدل‌سازی‌های هوشمند آنها نیز توانسته‌اند کامپیوترها را تا حدی قادر به درک زبان طبیعی سازند. اما به اعتقاد نویسنده این سطور، زبان‌شناسی شناختی و فرهنگی، کارکردهای بیشتری برای تجزیه و تحلیل متونی دینی می‌تواند ارائه کند:

زبان‌شناسی شناختی که در اواخر قرن بیستم ظهور کرده است، به مطالعه زبان، سیستم‌های مفهومی، شناخت انسانی و تفسیر عمومی معنا می‌پردازد (Fauconnier, 2006). افرادی متعددی چون: تالمی (Len Talmy)، لانگاکر (Ronald Langacker)، لیکاف (George Lakoff)، فیلمور (Fillmore) و ... جزء بنیانگذاران زبان‌شناسی شناختی به حساب می‌آیند. یکی از اصول بسیار مهمی که از جهت شناختی در این قلمرو مطرح است عبارت است از توجه به ارتباط بین تحقق معنایی در ذهن و دنیایی که کاربران زبان آنرا تجربه می‌کنند. با توجه به این اصل، ذهن در خلق ساختار، مفهوم‌سازی‌ها یا تفسیرهایش از تجربه‌های کاربران زبان در جهان خارج یک مشارکت‌کننده فعال است و به طرق مختلف عمل میکند. از همین روست که تاکنون تحقیقات بسیاری در معناشناسی شناختی بر روی فرآیندهای مفهوم‌سازی و عملیتهای تفسیر صورت گرفته است (Clausner & Croft, 1999: 2-3). لیکاف استعاره، مجاز و تحولات طرحواره تصویری را به عنوان گونه‌هایی از فرآیندهای مفهوم‌سازی مطرح میکند (ibid: 3).

ترجمه عنوان کتاب لیکاف به "استعاره‌هایی که باور داریم" (Metaphors we live by) در این راستا می‌تواند راهگشا باشد. این عنوان خود گویای آن است که در دیدگاه لیکاف، استعاره‌ها گویای شناخت و باور ما هستند. بی‌شک یکی از اساسی‌ترین کارکردهای زبان-شناختی را باید در آثار ایزوتسو جستجو نماییم. او در مقدمه کتاب ارزشمند خود، خدا و انسان در قرآن، انگیزه اصلی خود را استخراج جهان بینی قرآنی دانست. او معناشناسی مورد استفاده خود را نوعی «Weltanschungslehre» می‌داند. این واژه که در زبان آلمانی به معنای فلسفه جهان بینی است، در کاربرد ایزوتسو به معنای «علم تحقیق در ماهیت ساخت جهان بینی یک ملت در دوره ای خاص از تاریخ» می‌باشد. پیش فرض ایزوتسو در این کاربرد آن است که زبان نه تنها وسیله سخن گفتن و اندیشیدن بلکه

وسیله‌ای برای تصوّر کردن و تفسیر کردن جهانی است که آن قوم را احاطه کرده است (نک: ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۴). با توجه به اینکه در قرآن کریم شاهد ظهور گسترده صنایع ادبی و استعاره‌ها در قرآن کریم هستیم، رویکرد شناختی به زبان‌شناسی بتواند نقش بسزایی در تبیین جهان‌بینی حاکم بر قرآن داشته باشد. به عنوان مثال کاربرد زیاد استعاره‌هایی که مبتنی بر شناخت بدن مند هستند، در قرآن می‌تواند حاکی از حکمرانی نگاه‌های مادی‌گرا بر مخاطبین و هم‌عصران پیامبر (ص) باشد. همچنین استفاده مستمر از استعاره‌هایی چون: "زندگی سفر است"، "زندگی جنگ است" می‌تواند نمایش‌گر تأثیر بسزای اموری چون: سفر، جنگ، و ... در شکل‌گیری جهان‌بینی اعراب و معاصرین پیامبر (ص) داشته باشد. به هر روی واضح است که کارکرد زبان‌شناسی شناختی در مطالعات قرآنی بسیار زیاد و مهم است. تاکنون نیز آثار قرآنی مرتبط نتوانسته‌اند به خوبی به این ظرفیت‌های شناختی قرآن بپردازند (برای آگاهی تفصیلی از الگوهای تأثیرگذار زبان‌شناسی شناختی در مطالعات میان رشته‌ای قرآن کریم نک: درزی و همکاران، ۱۳۹۵).

۳.۴ نقش مطالعات قرآنی در ادراک‌های شناختی

در گونه‌های پیشین که از پیش رو گذشت تلاش کردیم به نقش علوم شناختی و شاخه‌های مرتبط آن در مطالعات قرآنی اشاره نماییم. لیکن یک حوزه متفاوتی که می‌توان بدان پرداخت، نقشی است که مطالعات قرآنی میتواند در ارتقای ادراک‌های شناختی، و بالتبع علوم شناختی بازی کند. در اینجا می‌خواهیم به کارکردی کاملاً متفاوت از آنچه که تا پیش از این بدان پرداخته بودیم اشاره کنیم.

اخیراً پژوهش‌هایی در ایران و دیگر نقاط جهان صورت پذیرفته است که تمرکز اصلی آنها بر تأثیر قرآن و نماز بر عملکردهای پایه شناختی از قبیل توجه، حافظه، مدیریت احساسات، استرس، و ... بوده است. تاکنون تحقیقات متنوعی در این زمینه در داخل ایران و یا به شکل بین‌المللی صورت پذیرفته است. در این ارتباط، حجتی و همکاران (۲۰۱۴)، در یکی از تحقیقات خود به تأثیر موسیقی قرآن بر حافظه کودکان پرداخته و توانسته‌اند در جامعه آماری مورد نظر خود، رابطه معنادار میان این مولفه را به اثبات برسانند (همان). عبدالله و عمر (۲۰۱۱) در تحقیقی دیگر به تأثیر تلاوت قرآن بر روی سیگنال‌های مغزی پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق نشان میداد که گوش دادن به تلاوت قرآن میتواند به تولید موج آلفا منجر شود. تولید این موج نیز به فرد کمک میکند تا همیشه در شرایط ریلکس باشد.

این در حالی است که موسیقیهای راک چنین ویژگی‌ای را پدید نمی‌آورند (همان، ۳۷۲). در برخی دیگر از تحقیقات نیز با شمول بیشتری به این بحث پرداخته شده است. صادقی (۲۰۱۱) به تاثیر صوت قرآن بر سلامت متمرکز شده است و خواسته است به اثبات تاثیر صوت قرآن بر بهبود بیماران پردازد.

یکی دیگر از حوزه‌هایی که مطالعات قرآنی می‌تواند در آن بر علوم شناختی تاثیر بگذارد، مداخله و جلوگیری از عوارض شناختی است. گرچه در این ارتباط تاکنون اثر قابل ملاحظه‌ای در ارتباط با قرآن سامان نیافته است اما ظرفیت چنین پژوهشی به‌شکلی محسوس دیده می‌شود. در زمره این اختلالات می‌توان از معضل سالمندی و اختلالات شناختی مرتبط با این دوره یاد کرد. در مرتبط‌ترین آثار منتشر شده می‌توان به دو مقاله مهم اشاره کرد که در آنها به ارتباط سالمندی، شناخت، و فرهنگ پرداخته‌اند. گاتچز (۲۰۱۵) [Angela H. Gutches] در مقاله‌ای با همین عنوان به‌خوبی به ارتباط فرهنگ، شناخت، و سالمندی پرداخته است. اثری مشابه نیز در سال ۲۰۰۲ سامان یافته است (DC, 2002). با توجه به فرهنگ اسلامی و اهمیت قرائت قرآن و دیگر مناسک دینی از جمله نماز، چنین امکانی وجود خواهد داشت که به تاثیرات اعمال و تمارین دینی برای جلوگیری از چنین شناختی پرداخته شود.

باید توجه داشت که این‌گونه از مطالعات، در فضایی متفاوت از آنچه پیش از آن بیان کردیم میباشند و شاید نیاز باشد که پژوهشی مستقل در این باب صورت پذیرد و به مرور پژوهشهایی پردازد که به‌شکلی از اشکال به نقش قرآن در ادراکهای شناختی می‌پردازند.

۵. نتیجه‌گیری

۱. تطوّر تعامل رشته‌های موجود در علوم شناختی حاکی آن است که این رشته از چندرشته‌ای بودن فاصله گرفته است و در حال تبدیل شدن به یک میان‌رشته، و یا فرارشته است؛

۲. سرشت فرارشته‌ای علوم شناختی موجب می‌شود تعامل آن با مطالعات قرآنی بسیار پیچیده شود. وجوه مختلف و متفاوت علوم شناختی، از جهت مبانی و روش‌ها موجب می‌شود که ارتباط آن با مطالعات قرآنی کاملاً متناسب با مساله پژوهش تعیین شود و در مواضع مختلف، به‌شکل موردی در ارتباط با آن تصمیم‌گیری شود؛

۳. تبیین مکانیسم تفکر، ورود به مساله آزادی انسان و جبر و اختیار و ارائه راهکارهایی برای فهم حدود و ثغور آن، و ترسیم مکانیسم مغزی ادراک مفسرانه از طریق رویکردهای عصب‌شناسانه، مهمترین کارکردهای علوم شناختی در ارتقای ادراک مفسرانه محسوب می‌شوند؛

۴. کمّی‌سازی ادراک زیبایی‌شناختی قرآن مهمترین کارکرد عصب‌زیبایی‌شناسی در فهم آیات قرآن محسوب می‌شود. از این طریق می‌توان امکان مقایسه زیبایی‌شناختی قرآن با دیگر متون ادبی را فراهم آورد. چنین کاری برای نمایش عدم امکان هم‌آورد طلب با قرآن، ضروری به نظر می‌رسد؛

۵. تحلیل گفتمان انتقادی و روی‌پنداری متن نیز از اهم روی‌آوردهای مرتبط با روان‌شناسی شناختی در مطالعات قرآنی محسوب می‌شود. تقویت نگاه انتقادی به گفتمان‌های رایج نزد مفسران قرآن، از اهم کارکردهای این دو رویکرد شناختی می‌باشد؛

۶. اما در ارتباط با زبان‌شناسی شناختی، دو رویکرد متفاوت زایشی و فرهنگی وجود دارد که هر دو نیز دارای کارکردهای مهمی در مطالعات قرآنی می‌باشند. رویکرد زایشی به زبان‌شناسی، نقش بسزایی در تجزیه و تحلیل هوشمند زبان طبیعی قرآن داشته است. مهمترین روی‌آوردهای در تحلیل این زبان طبیعی از طریق ابزارهای اساسی موجود در این رویکرد زبان‌شناختی بوده است. رویکرد فرهنگی نیز در دستیابی به جهان‌بینی و ایدئولوژی حاکم بر اذهان مخاطبین اولیه قرآن بسیار راهگشا خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در اینجا نظریه ون‌دایک در تحلیل گفتمان انتقادی مورد نظر می‌باشد.
۲. ما در این مقاله تنها به دنبال ارائه و توصیف روش‌سروش در بحث رویاهای رسولانه و تبیین کارکرد شناختی آن در مطالعات قرآنی هستیم و به هیچ‌روی تایید مطالب ایشان مورد نظر این مقاله نمی‌باشد.

کتاب‌نامه

- ابن بابویه، محمدبن علی؛ التوحید، به تصحیح: هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق
ایزوتسو، توشیهیکو، خداوانسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱

درآمدی بر کاربرد علوم شناختی در مطالعات قرآنی ۷۳

- بسکابادی، مونس، رضا افهمی، و فریناز فریود، "نورواستتیک (زیبایی‌شناسی عصب محور) و چالش‌های پیش روی آن، دو فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه هنر، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲
- بغدادی، عبد القاهر؛ الفرق بین الفرق، به کوشش: محمد محی الدین عبد الحمید، قاهره، ۱۴۰۸ق
- جرجانی، علی؛ التعریفات، بهکوشش ابراهیم آبیاری، بیروت، ۱۴۰۵ق
- جرجانی، علی؛ شرح المواقف، قاهره، ۱۳۲۵ق
- حلی، حسن؛ انوار الملکوت، به کوشش: محمد زنجانی، قم، ۱۳۶۳ش
- خسروپناه، عبدالحسین، فلسفه فلسفه اسلامی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹
- دادبه، اصغر؛ جبر و اختیار، منتشر شده در: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، به کوشش: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۲.
- درزی، قاسم، احد فرامرز قراملکی، و مهین‌ناز میر دهقان؛ "تاملی بر الگوهای تاثیرگذار زبان شناسی شناختی در مطالعات میان‌رشته‌ای؛ با تاکید بر واژه قرآنی شاکله"، فصل‌نامه مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن کریم، سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵، صص ۴۵-۷۲
- الرازی، فخر الدین؛ کتاب الاربعین فی اصول الدین، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۳ق
- راماچاندران، وی، اس، شناخت ذهن: جستجویی در نظریه‌های علمی، ترجمه حمید سپهر و رویا زمانی، انتشارات دانشگاه یزدف ۱۳۸۷
- سروش، عبد الکریم، مقاله اول: محمد(ص) روای رویاهای رسولانه، خرداد ۱۳۹۲.
- سروش، عبد الکریم، مقاله پنجم: شبی برنشست از فلک در گذشت، خرداد ۱۳۹۳
- سروش، عبد الکریم، مقاله ششم: رؤیاهای رسولانه: زهی کرشمه خوابی که به ز بیداری است، ۹ خرداد ۱۳۹۵، با تلخیص؛ به نقل از: نقد کدیور بر نظریه رویاهای رسولانه سروش
- سروش، عبد الکریم، مقاله ششم: رؤیاهای رسولانه: زهی کرشمه خوابی که به ز بیداری است، ۹ خرداد ۱۳۹۵
- شهرستانی، محمد؛ الملل و النحل، به کوشش: محمد سید کیلانی، بیروت، ۱۳۸۱ق
- طبرسی، احمد بن علی؛ الحجاج علی اهل الحجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق
- غزالی، محمد؛ قواعد العقائد، به کوشش: موسی محمد علی، بیروت: ۱۴۰۳ق
- فاضلی، محمد، "گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادیگ، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، سال چهارم، شماره چهاردهم، ۱۳۸۳
- قاضی عبد الجبار، المغنی، به کوشش: توفیق طویل و دیگران، قاهره، ۱۹۶۳م
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، به تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق
- مفید، محمد؛ تصحیح الاعتقاد، به کوشش: هبه الله شهرستانی، قم، ۱۳۶۳ش

- American Psychological Association (2013). Glossary of psychological terms". *Apa.org*. Retrieved 2014-08-13
- Angela H. Gutchess & Aysecan Boduroglu, "Culture, Cognition, and Aging," in *The Encyclopedia of Adulthood and Aging*, 2015
- Azamimi Abdullah, Azian & Zainab Omar, " The Effect of Temporal EEG Signals While Listening to Quran Recitation," *Proceeding of the International Conference on Advanced Science, Engineering and Information Technology* 2011;
- Balas, Asma, "Muslim women and sexual oppression: reading liberation from the Quran," *Maclester International* 10 (2001) pp. 117-146
- Beauregard, M. & Vincent, P. (2006). Neural correlates of mystical experiences in Carmelite nuns. *Neuroscience Letters*, 405, 186-190
- Cela-Conde, Marty, Maestú, Ortiz, Munar, Fernández, Roca, Rosseló, "Activation of the prefrontal cortex in the human visual aesthetic perception, *Quesny*. 2004
- Chomsky, Noam . chomsky.info. Major Twentieth Century Writers. 1991. Retrieved 2015-12-21*
- Clausner , Timothy C. and Croft ,William , " Domains and image schemas," in *Cognitive Linguistics* 10-1 (1999), 1-31
- Cooke, Paul, and Mirari Elcoro, " Neurotheology: Neuroscience of the Soul,"In *Journal of Young Investigators* , Vol. 25 Issue 3, March 2013.
- Dib, Naima, *Dun islam textuel vers un islam cotextuel: la traduction du Coran et la construction de L'image de la femme*. [Ottawa]: Presses de l'Université d'Ottawa, 2009.
- Dukes, Kais. *Statistical Parsing by Machine Learning from a Classical Arabic Treebank*. Submitted in accordance with the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, The University of Leeds School of Computing , September, 2013
- Fauconnier, G. & Turner, M. (2002). *The Way We Think: Conceptual Blending and the Mind's Hidden Complexities*. New York, NY: Basic Books
- Fazlur Rahman, "Status of Women in the Quran," *Women and revolution in Iran*, edited by Guity Nashat, Boulder: Westview, 1983, pp. 37-53.
- Gardner, Howard, *The minds New Science: A history of the cognitive revolution*, united states: Basic Books, Inc. , Publishers, 1985
- Hojjati, Atefeh; Akram Rahimi, Masoude DavodAbadi Farehani, Nasser Sobhi-Gharamaleki, Bahar Alian, " Effectiveness of Quran Tune on memory in children," *Procedia - Social and Behavioral Sciences* 114 (2014) 283 – 286.
- Jackson, Tony, "Questioning Interdisciplinarity: Cognitive Science, Evolutionary, Psychology, and Litrary Criticism," *Poitics Today* 21:2, Summer 2000
- Jantsch, E. (1970/1972). Inter- and transdisciplinary university: A systems approach to education and innovation. (Originally published in *Policy Sciences* 1970). *Higher Education*, 1, 7–37
- Klein, Julie Thompson, " A taxonomy of interdisciplinarity," in *The Oxford Hanbook of Interdisciplinarity*, Editor-in-Chief Robert Frodeman, Oxford University Press, 2010, pp. 15-30. P.17
- Lattuca, L. R. (2001). *Creating interdisciplinarity: interdisciplinary research and teaching among college and university faculty*. Nashville: Vanderbilt University Press

- Noam Chomsky, "Three models for the description of language," in *Information Theory*, IRE Transactions on 2(3):113 - 124 · October 1956
- Park, DC, & Gutchess AH, " Aging, cognition, and culture: a neuroscientific perspective," *Neurosci Biobehav Rev.* 2002 Nov;26(7):859-67.
- Pinker, Steven, *The Language, Instinct*, New York: Harper Collins, 1994
- Ramachandran, V. S. (1998). *Phantoms in the Brain: Probing the Mysteries of the Human Mind*. New York: William Morrow
- Ramachandran, V.S.; Hirstein, William (1999) "The Science of Art: A Neurological Theory of Aesthetic Experience". *Journal of Consciousness Studies* 6 (6-7): 15–51
- Sadeghi H, " Voice of Quran and health: A review of performed studies in Iran," *Quarterly of Quran & Medicine* Summer 2011, Volume 1, Issue 1; 33-37;
- sayadmansour ,Alireza, " Neurotheology: The relationship between brain and religion," *Iran Journal of Neurology*, 13(1): 52–55, 2014
- Seeman, T. E. (2000). Health promoting effects of friends and family on health outcomes in older adults
- Smith, Jane, Idelman & Yvonne, Haddad, "Women in the afterlife: the Islamic view as seen from the Quran and tradition," *Journal of the American Academy of Religion* 43 (1975) pp. 39-50
- Thagard, Paul, *Mind: introduction to cognitive Science*, Massachusetts Institute of Thechnology, 2005
- van Dijk , Teun A. " Principles of critical discourse analysis," In *Discourse and Society*, Vol 4, Issue 2, 1993